

قصه غربت زبان فارسی در خاستگاهش

زبان دل و دربار

دامن کشیدن جهان ایرانی از کاشغر تا ساریوو

مطالعات آسیای مرکزی

جواد جلالی کیاسری

وابسته فرهنگی پیشین ایران در ازبکستان و قزاقستان

در این گفتار اولین خاستگاه‌ها و کانون‌های جوشان زبان و ادب پارسی در کشور همسایه، ازبکستان، را مورد بحث قرار می‌دهیم؛ کشوری که در آن نزدیک به سه سال، رابین فرهنگی ایران در تاشکند، پژوهشگر، ویراستار و آموزگار زبان فارسی بودم. این سامان در آسیای میانه، از دیرباز تا امروز یکی از کانون‌های جوشان ادب پارسی است. در ازبکستان پاسداران راستین زبان فارسی در بخش‌ها و استان‌های فارس‌نشین ازبکستان، بویژه -تاجیک‌های سمرقند و بخارا- هستند که به روزگاری پیش از این، دو شهرآباد و نامدار ایران زمین بودند. مردمان فارس‌زبانی که پرچم زبان فارسی و فرهنگ و آیین ایرانی را برافراشته نگاه داشته‌اند. اینکه مردمانی در چنینه دشمنان گوناگون از زبان مادری نگهداری کنند، کارشان ارزشی دوجندان خواهد یافت و تاجیکان کشور ازبکستان چنین کار کارستانی کردند.

ردپای «ایران خاوری» در ازبکستان

ارزشمندی کشور ازبکستان در چشم ما ایرانی‌ها از کجاست؟ ازبیک‌ها خودشان را بخشی از «جهان ترک» می‌دانند و ترک‌ها خود می‌گویند: «هرگاه در درازانی تاریخ، دست ما شمشیر بوده، دست ایرانی‌ها خامه بوده است!» گیسرا و دلریا آنجاست که این راستینگی را خودشان بر زبان می‌آورند. اینکه ایرانی‌ای خود بگوید که ما همواره در جنگ و چکاچک شمشیر بودیم، ولی ایرانی‌ها دستشان گرم نوشتن و سرشان گرم اندیشیدن بوده است، برای ما بسی شیرین و خوشایند است.

ما در ازبکستان، رگه‌ها و پیوندهای اندیشه و زبان ایران خاوری را پیدا می‌کنیم؛ از آن شما، واژه‌های بسیار زیبا و دلنشینی که در گوش ما ناآشنا می‌آید اما در میان تاجیک‌های سمرقند و بخارا، روایی بسیار دارد. امیدوارم که این زرخد ما را و زیبا در زندگی تکتک شما پیش بیاید که دیداری از آن سامان داشته باشید و بویژه این دو شهر باستانی و تاریخی را از نزدیک ببینید و پای گپ و گفت تاجیکان این دو شهر که «حافظ شیرازی» نیز در اولین عاشقانه دیوانش از ارج و ارزش آن دو یاد کرده، بنشینید. آنگاه که از آنجا برمی‌گردید، بگوی: «توئل زمان» گذر کرده، به زمان اکنون بازگشته‌اید.

گسترده‌گی و پهنواری‌اش چندین برابر این ایران کنونی است. این مرزهای پهناور ایران فرهنگی یا جهان ایرانی، یک سرش به «کاشغر» چین می‌رسد و سر دیگرش به آن سوی «بالکان» در اروپا. «سعدی» در «گلستان» می‌گوید: «به کاشغر رفته بودم، مردم کوچه و بازار گلستان می‌خواندند» و از دیگر سو به «سارایوو»، پایتخت کنونی کشور «یوسنی و هرزگوین» می‌رسد که نامش هم گویا از «سرای» فارسی آمده و این نشان می‌دهد که پهنواری زبان فارسی و جهان ایرانی تا کجا دامن کشیده است.

ما چنین زبانی داریم که درونش زیبا، زاینده و جوشان است. هیچ زبان باستانی و تاریخی در جهان، به زیبایی سخن و سرود پارسی نیست. این را گویش‌وران آن زبان‌ها نیز می‌گویند که زبان فارسی، گویی سرودی‌آهنگین است. کسی که گوشش با زبان فارسی آشنا نیست، هنگامی که به گفتار من و شما گوش می‌دهد، گمان می‌کند که داریم آهنگی می‌نوازیم یا سرودی گوش‌نواز می‌خوانیم.

شکوه زبان فارسی پشتوانه شهریار ایرانی

زبان فارسی شکوفا و توانمند، پشتوانه بزرگی برای پادشاهی و «شهریاری ایرانی» نیز بوده است. چه اینکه، هم «زبان دل» بوده است و هم «زبان دربار»، کشورداری و اندیشه ایراننشهری- یکی از پایه‌های ارزشمندش همین زبان پارسی است.

زیبایی زبان فارسی و نیرومندی پادشاهی و شهریاری ایرانی از روزگار کوروش و داریوش تا امروز، ما ایرانی‌ها را در جهان، نامدار کرده است. ولی چهره‌شدن، گویی آسیب‌هایی نیز به دنبال دارد! مگر نه این است، آنگاه که زبیا و توانا باشیم، بد چشم و بد خواه بسیار نیز خواهیم داشت؟ گفته مولانا: «دشمن طاووس آمد پَر او/ ای بسا شه را بکشته فَر او». اکنون که در این جایگاه هستیم، از سرب‌ی خیالی و سداه‌انگاری، ارزش این سرمایه‌های والا و مینوی را نمی‌دانیم، چون خود در درون داستان هستیم. آنگاه که دور شویم، بزرگی این قله خودش را نشان می‌دهد.

بسیاری از دانشمندان، چه ایرانی و چه انبرانی، باور دارند که «پورابه» یا «فرارودان»، گهواره زبان فارسی است

و این بیت ژبیا را از «ابوحفص سغدی سمرقندی» گواه آورده‌اند که: «آهوی کوهی در دشت چگونه دودا/ او ندارد یار، بی یار چگونه بودا» که می‌گویند، اولین سروده در زبان فارسی است. «رودکی سمرقندی» را هم پدر سخن و سرود پارسی می‌دانند، همو که کاروان سالار پارسی‌گویان است و همه سرایندگان پارسی‌سرا، بی گمان و گفت‌وگو، از سر سفره آن «نیره چشم شاعر روشن‌بین» به گفته «ناصر خسرو»، برخاسته‌اند.

تنگنای زبان فارسی در سمرقند

«سمرقند قندمند/ به این روزت که افکند» زمان سرایش این سرود دردناک مردمی، هزار و دویست سال پیش است. «عبدالله»، فرزند «طاهر ذوالیمینین»، به خوشایند «خلیفه» بغداد، فرمان می‌دهد که هر نوشته پارسی را که یافتید، بسوزانید و هر آن کس که به پارسی سخن می‌گوید، زبانش را کوتاه کنید! او با اینکه خراسانی است، ولی برای دو روز فرمان‌روایی و کامبخشی، گویش‌وران زبان فارسی را اینچنین آزار می‌دهد و به چوب و چماقی می‌سپارد؛ فرمان اوست که: «در قلمرو من هر کجا که از تصانیف و مقال عجم و مغان کتابی باشد، جمله را بسوزانند!» به گفته حافظ: «شکایت از که کنم، خانگی ست غمازم!»

اگر زبان فارسی ماند و تا امروز، شکسته و بسته و خسته به دست ما رسیده و زبانی نیم‌بند و نیمه‌جان و آمیخته با عربی است، از سرب‌ی تفاوتی و دشمن‌نوازی برخی از «ایرانیان دروغ‌بین» بوده که پشت به میهن و ارزش‌های میهنی کرده، روی به دربار «خلیفه» داشتند.

فرهنگ ایرانی در تاشکند

گمان نکنید که ما با زبان‌ها، پیوندی جز زبان فارسی نداریم؛ چنین نیست! «علی بن محمّد ترمذی» که زندگی و مرگش در شهر تاریخی «ترمذ» در ازبکستان امروزی گذشت، بینش مند بزرگی است که در «تذکره‌الاولیای»، «عطار نیشابوری، زندگینامه و اندیشه‌های او آمده است. دیگر اینکه اگر در روزگار «ایران باستان» ما در ایران، فلسفه‌ای با نام «خرد خسروانی» و نامدارانی مانند «بزرگمهر» داشتیم، ولی پس از آمدن تازیان به ایران و آغاز زمانه‌ای دیگر، این «ابوعلی سینا» بود که چهره



توانمندی

زبان فارسی

پشتوانه بزرگی

برای «شهریاری

ایرانی» نیز

بوده است.

چه اینکه، هم

«زبان دل»

بوده است

و هم «زبان

دربار»، زیبایی

زبان فارسی

و نیرومندی

پادشاهی

و شهریاری

ایرانی از روزگار

کوروش و

داریوش تا

امروز، ما

ایرانی‌ها را در

جهان، نامدار

کرده است.

اکنون که در

این جایگاه

هستیم،

ارزش این

سرمایه‌های والا

را نمی‌دانیم؛

آنگاه که دور

شویم، بزرگی

این قله خودش

را نشان

می‌دهد

نامدار فلسفه ایرانی شد. بوعلی‌سینا که زاده شهر بخارا بود و آرامگاهش در همدان است، از بزرگان و پیشگامان فلسفه به شمار می‌آید. در شعر و ادب پارسی هم ما «رودکی» را داریم که پدر شعر فارسی است و سخنگوی برجسته دیگری به نام «سیف فرغانی» با آن سروده مردانه و توفنده و ستیزنده‌اش در رویارویی با مغولان تازش‌گر:

«هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد

هم رونق زمان شما نیز بگذرد

در مملکت چو غرض شیران گذشت

و رفت

این عوعوی سگان شما نیز بگذرد

آن کس که اسب داشت، غبارش فرو

نشست

گرد سم خران شما نیز بگذرد

باد خزان نکبت ایام، ناگهان

بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد



علاقه ازبیک‌ها به پهلوان پوریای ولی

آیا می‌دانید «پهلوان محمود خوارزمی» کیست؟ نامش بسیار آشناست. در ایران، نام دیگری دارد، ولی در ازبکستان بدان نام در دل‌ها ماندگار شده است. این پهلوان خوشنام در ایران به «پوریای ولی» نامدار است. بیشتر زورخانه‌های ما، نام «پوریای ولی» را بر پیشانی و سردر خود دارند. او به آیین جوانمردی نامبردار است و در زمان خودش در کشتی پهلوانی، سرآمد همه پهلوانان بوده است. داستانی شنیدنی هم دارد. در یکی از پیکارها که بسیار هم برایش ارزش داشت، شنید که مادر آن کشتی‌گیر به نیاشگاهی رفته و به زبان خودش می‌گوید: «پروردگارا، اگر فردا فرزند من شکست بخورد، ما دیگر نانی برای خوردن نخواهیم

این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد» که این سراینده نترس و بی‌باک فارسی‌گو هم از «فرغانه» ازبکستان بود. هنر ایرانی نیز در دوره‌ای در ازبکستان با نام «گمال‌الدین بهزاد» درخشید و دبستان نگارگری هرات و تیموری امروزه برای ما بسیار آشناست. آیین و دبستان هرات و دبستان تیموری، ریشه در خاک ازبکستان امروزی دارد.

چگونه از دولتمرد نیکنام و کاردان ازبک در سده‌های پیش، «امیرعلیشیر نوایی» یادی نکند که سراینده‌ای دوزبانه و توانا بود. همچنین، «عبدالرحمان جامی» و کسی که گفته‌اند در کارهای نیک، همچون ارج‌نهادن به دانشمندان و دستگیری از بیچارگان و نیز ساختن کاریز، کاروانسرا، پل و... پیشگام بود و آرامگاهی هم برای «عطار نیشابوری» ساخت.

مرزهایی که پادر می

11. <http://www.who.int/mediacentre/factsheets/fs104/en/>

بژوهشگر حوزه آسیای مرکزی

قصه دگردیسی زبانی

زبان فارسی به عنوان «زبان واسط» در منطقه آسیای مرکزی تثبیت شده بود. وقتی می گویم زبان واسط، به معنای زبان قومی نیست، تقریباً همواره یک ترکمن با یک ازبک و یک تاجیک و یک پامیری و یک افغانستانی و حتی با افرادی از قریقیزها و قزاقها به فارسی صحبت می کرد. بنابراین به وقتي شما به فارسی صحبت می کنید ی‌ا می کردید، این به معنای سیادت سیاسی قوم تاجیک نبود، چراکه ازبک‌ها همیشه حاکم بودند. وقتی روس‌ها وارد این منطقه می شوند، همراه خودشان تاتارها را می آورند. تاتارها و باشقیرها را به عنوان قوم مسلمان تابعیت روس‌ها برای ارتباط با بقیه مسلمانان به آسیای مرکزی می آورند. تاتارها به عنوان واسطه و مترجم عمل می کردند. تاتارها به زبان خود حرف می زدند؛ از اینجا به تدریج روند تغییر زبان آغاز می شود و تا سال ۱۹۲۴ که مرزبندی‌های رسمی شکل می گیرد، جایگاه‌ها تغییر می کند و گویی یک انقلاب رخ می دهد و فرهنگ هزارساله سخن گفتن به زبان فارسی دیگرگون می شود. این اتفاق البته یک پدیده جهانی است، قبل از اینکه در آسیای مرکزی این اتفاق برای زبان فارسی رخ دهد، در شبه قاره هند این واقعه رخ داده بود. تا سال ۱۸۵۷، سلطان محمد بهاد دوم با ظفر، که آخرین امیر گورکانی هند بود، زبان فارسی زبان رسمی هند بود. سلطان بهادر ظفر به فارسی می نوشت. او خوشنویسی هم می کرد و از جمله شعر «دوست آن باشد که گیرد دست دوست در

قصه دگر دسی، زبانی واسطه و مترجم عمل می کردند.

رابطه پیچیده زبان و هویت

هویت پدیده‌ای سیال است و اگر به زبان گره بخورد به پدیده‌های گمراه‌کننده تبدیل می‌شود. یکی از دوستان به اروپا رفت و بود و فرزندش مدتی در هلند درس می‌خواند. روزی فرزندش به من گفت که تیم فوتبال ما دیشب برد. گفتند که تیم هلند چون تیم ایران شب گذشته و حتی تا چند روز قبل با هیچ تیمی بازی نکرده بود، بعد فهمیدم منظورشان تیم هلند است. او سه سال در هلند بود و فکر می‌کرد هلندی شده است، در حالی که هنوز به سختی می‌توانست به زبان هلندی جمله‌ای

بگوید. حالا موضوع نگران‌کننده‌تر این است که جریان‌های سیاسی براساس متغیرهای غرضی مانند زبان شکل می‌گیرند که ذاتی هم نیستند. در این میان، جریان‌های پان‌ها به وجود می‌آید و یک‌دیگر را کشور را به چالش می‌کشند و نظم و تمامیت ارضی یک کشور را به هم می‌زنند. این موضوع در آسیای مرکزی نیز اتفاق می‌افتد. البته روس‌ها خیلی در این فرآیند کمک می‌کنند، برزبندهای ملی را آنها شکل داده‌اند. در سال ۱۹۲۴، از دل جمهوری‌ها، ازبکستان بوجود می‌آید. در حالی که در ازبکستان دعوی‌ای میان خود ازبک‌ها هست، ۹۲ طایفه در آنجا وجود دارد. برای امثال تیمور برلاس بود یا مثلاً می‌گوید من منگیتام و یکی دیگر می‌گوید من مینگ یا کنگیگس. به همین ترتیب، زبان‌شان که زیرمجموعه زبان قزاقی تعریف می‌شود، تفاوت‌هایی در لهجه دارد. در سال ۱۹۲۴، همان‌طور که در کتاب «اگر انقلاب» ذکر شده، صدرالدین عینی در مقاله‌ای می‌نویسد: «این زبانی که من در بخارا صحبت می‌کنم، فارسی است». اما یک یا دو مقاله بعدتر، در همان آغاز سال ۱۹۲۴ ورق برمی‌گرد و او به اجبار طبق دستور که از مسکو برای هویت‌سازی جدید رسیده، می‌گوید این زبان تاجیکی است. همین داستان در سال ۱۹۶۴ در کابل پیش می‌آید؛ به آنها می‌گویند «دیگر، نگویید «فارسی»؛ بگویید «دری»». و آن را ظاهرشاه در قانون اساسی هم می‌آورد. در حالی که زبان‌های دری، فارسی و تاجیکی یک موجودیت واحد هستند و سه نام مختلف برای‌شان گذاشته‌اند تا گویش‌وران به این زبان را هم جدا کنند.

در سال ۱۹۲۴ «زبان تاجیکی

پس از آن، مرکز تاجیکستان را به سوی
اولی تاجیک‌ها همچنان مدعی
بودند و می‌گفتند سمرقند و بخارا و
شیرخان‌دیرا به مرکزیت تومذ جزو
خاک ماست.

روس‌ها می‌پندید که نمی‌توانند سمرقند
و بخارا را به تاجیک‌ها بدهند. جغرافیای
ازبکستان بسیار پیچیده است. اگر به
نقشه‌ها نگاه کنید، می‌بینید که سرو
ته این جغرافیا را تکه‌تکه کرده‌اند. وقتی
به دامنه‌ها وادی فرغانه می‌روید، در خاک
قریص‌سایه، اوش و جلال‌آباد بیش‌تر
مردم به ازبکی صحبت می‌کنند. به لنگر
و سیرم در جنوب قزاقستان که می‌روید،
آنجا هم ازبکی صحبت می‌کنند. حتی
در برخی از مناطق تاجیکستانی، اطراف
خجند و اسروشنه، روس‌هاشان هستند
که به ازبکی صحبت می‌کنند و این
جمهوری را به‌گونه‌ای پیچیده بوجود
آورده‌اند. تاجیک‌ها همچنان مدعی
بودند: «سمرقند و بخارا و شیرخان‌دیرا
ماست.»

مسکو سوم فوریه ۱۹۳۰ پیوستن
سمرقند و بخارا به تاجیکستان را
نپذیرفت، ولی قرار بود ولایت
شرخان دریای ازبکستان طی دو
ماه به تاجیکستان منتقل شود.
ازبکستان بی درنگ به این تصمیم
مسکو اعتراض کرد. بابشکو و کلایر،



در دوره حکومت اسلام کری

در دوره حکومت اسلام کریم‌اف وضعیت خوبی برازبکستان حاکم نبود. تاجیک‌ها بشدت تحت فشار قرار گرفتند و بسیاری ناچار شدند هویت تاجیکی خود را در مدارک دولتی مانند شناسنامه به ازبکی تبدیل کنند و طبق تجربه شخصی خودم حتی امکان دسترسی به آثار خطی فارسی وجود نداشت. در دوره آقای شوکت میرضیاف، ظاهرأ وضع تغییر کرد. آقای اسلام کریم‌اف، که کشتار آندچیان را انجام داده بود و حدود ۸۵۰ نفر را در آنجا کشت، دیگر در قدرت نبود، اما آقای شوکت میرضیاف در آندچیان جزو متهمان است و جالب اینجاست که چهره‌ها (کریم‌اف و میرضیاف) بیشتر تاجیکانه هستند. اگر به چهره آقای میرضیاف نگاه کنید، مورفولوژی یا رخت‌شناسی تاجیکی را می‌توانید مشاهده کنید. هنوز هم بسیاری از حاکمان ازبکستان، تاجیک یا دو رگه هستند. بسیاری از ازبک‌ها دورگه هستند. تاجیکان در واقع مانند بقیه ایرانیان، شهرنشین و تمدن‌محور هستند. و قلم ما از «مدینه» به